



۲۰۱۷/۰۵/۳۱



مصطفی «عمرزی»



کارتون فردوسی یا پیر پارسی

فردوسی، از بنیانگذاران شوونیسیم در ایران است و شاهنامه ی او (اساسنامه ی قومپرستی، توهین، جعل و خیالیافی) قرن هاست که در جهت کوبیدن ملل غیر فارس، به کار می رود.

فردوسی و شاهنامه از منظر دیگر

دریافت پاسخ در مقوله ی مُعضل «ستمی گری» در افغانستان، نه فقط مستلزم تدقیق جریان های تاریخی و فرهنگی ست، بل سر نخ آن، اگر از جانبی به مساله ی حضور بیگانه گان (ناقلین بخارایی) می رسد، در سوی دیگر با منشه از بقایای آنان- به نیم قرن کارنامه ی سیاه کسانی رسده است که همانند بوته های بی ریشه در دیموکراسی مردمی آخرین سلطنت افغانستان، در حالی تبارز کردند که در صدور کالای فرهنگی (کتاب) ایرانی، مجموعه ی بی مقداری از مردمانی که در رسمیات سیاسی افغانستان، ثابت کردند چه قدر حقیر اند، با استعانت از فرهنگ سازی ها و جعل تاریخ در ایران، به تعمیم اندیشه ها و فرهنگی می پردازند، که اگر بسیار حتم داریم تا با هزاران مستند کتابی، صوتی و تصویری تفهیم کنیم پس از هفت ثور، همواره بازنده بودیم، نقد و بررسی مجموعه ی پراکنده ای از کتاب و نشراتی که در توهم هژمونی اقلیت ها، فضای فرهنگی ما را مکدر کرده اند، بایسته است با تامل دیگر، بر فرهنگی بنگریم که اگر شماری در خواب راه می روند، به خود آیند که طرح برتری فرهنگی در افغانستان، از پایین به بالا، مضحکه ای بیش نیست.

در مقالات گونه گونه تیبیین کرده ام که سیاست های فرهنگی و نادرست زمامداران ما در رقابت منفی با ایرانیان که «عمق تاریخی» نام دارد، مسایلی را وارد قرائت تاریخی ما می کنند که در گرد و خاک تاریخ، مجموعه ی ناچیز گلین، ویرانه ها و تاریخ مداحان و میرزایان نشان می دهد تا ایجاد هسته ی نو تاریخی (1747) جنایات، توحش، بی فرهنگی ها و خیانت هایی در این سرزمین سرزده اند که اگر در فراز آن ها، تاریخ نوی رقم خورد، شایسته بود.

در جو رقابت منفی، اسما و آدرس هایی که در توجیه آزادی های بیان یک دهه ی اخیر، دهن گنده گی های آشکار بر ضد افغانستان و افغانان شدند، چیزی در قواره های فرهنگ خراسانی، فارسی و آریایی، دستاویز کسانی شد که در چهره ی زشت دو سقاوی، ابراز تفاخر می کنند و اما در منشه های روستایی، افشار اصیل آنان، نه فرهنگی دارند و نه از خیالیافی هایی آگاه می شوند که در قشر دیگر- پس از کسب سواد، در سیاه خط های فارسیزم، به همه

د پانو شمیره: له 1 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ

دهن کجی می کنند که اگر هیچ جای تاریخ آنان، به ثبوت ملموس نمی رسد، مجموعه ای از کتب در واقع کودکانه، دروغین، جعلی و پُر از قصه و افسانه، از عزای کسانی می کاهد که در نیم قرن اخیر، وقتی در حاکمیت آمدند، نشان دادند حقیرتر از آن اند که به نمایشات سقاوی گری رسیدیم.

متأسفانه برخورد ما در شناخت معضلات و بوته های بی ریشه، در حد ستیز سیاسی، در در مانده گی مراجعه به تاریخی که در ساخت فرهنگ، دستاویز مهم برای بازمانده گان ناقلین بخارایی شد، اجازه نداده است فرهنگیان افغان با فراغ خاطر، به مثنوی هفتادمن کاغذی مراجعه کنند که از نصاب تعلیمی در مکاتب و پوهنتون ها تا مراجع تحقیقی و علمی، ناگزیر بودند برای بستن بند ناف کلمات، چرندیات و مزخرفات آریایی، خراسانی و فارسی را صیقل بزنند.

وارد شدن به مقال رفع مُعضل ستمی و سقاوی گری در افغانستان، در مدخل تلاش در این امر خیر، مرا واداشت با دوره زدن از تمام آن چه در تجربیات ستمی گری داشتیم، باب دیگری را باز کنم که در چند سال اخیر، کمابیش فرهنگیان افغان را متوجه کرده بود، اگر انبار جعلیات کتب ایرانی، باعث زحمت اند، روشنگری های نو ایرانیان، در مزیت استفاده، می توانند ما را به راحتی کمک کنند که مثلاً آن چه در افغانستان به نام افغان ستیزی، راه انداخته اند، محصول کژفهمی ها، دروغ ها و جعلیاتی ست که بیشترین در ایران سلسله ی پهلوی، در سیاست های مشهود اسلام ستیزی، میراث مانده بودند. کسانی چون استاد ناصر پورپیرار، استاد رضا مرادی غیاث آبادی، استاد عبدالله شهبازی (در نقد آریایی) و دیگران، باب نوی شدند از روشنگری هایی که در واقع با تعمیم آن ها، بیش از همه دستاویز بقایای بیگانه گان در افغانستان، از رواج می افتند. بنابراین، نقد فرهنگ، تاریخ و به اصطلاح ارزش های غیر افغانی، از مهم ترین بخش اجندای کاری شدند که به فضل پروردگار، هرچند بر اثر تعجیل، بی عیب نماندند (اغلاط چاپی و گاه سطح پایین صحافت) اما چاپ کتاب «آیین های سخیف» در نقد دین زردستی، چاپ کتاب «آریاییسم» در نقد پدیده ی آریایی، چاپ کتاب «نگرش نو، بر شاهنامه و فردوسی» در نقد فردوسی و شاهنامه، چاپ کتاب «آرکایسم» در نقد باستانگرایی، چاپ کتاب «زمانی که مفاخر ناچیز می شوند» در نقد تمامی انواع جعلیات خراسانی- فارسی، چاپ کتاب «مُحنی تاریخ» در نقد سلسله ی هخامنشی و کوروش، با زحماتی که در نگارش ده ها مقاله ی تحقیقی و تخلیقی انجام دادم، با سوزنده گی ناشی از واقعیت های مستند، چنان به میان و قلب جریان های منحرف ضد افغانی زدند که در واکنش معمول، دهن گنده گی یا فرهنگ اصیل خراسانی- فارسی، پشت گویی، دروغ و عصیبت هایی که با رفتار کودکانه، می خواستند و انمود کنند کتاب های روشنگرم، ناچیز اند، در حالی که به میزان توجه و اهمیت کتاب هایم منجر شدند، شماری از هموطنان را نیز مجاب کردند که به راستی بخشی از سعی برای اصلاح و پاک کردن فرهنگ ها و تواریخ جعلی، نقد مستند و استفاده از روشنگری هایی ست که به خصوص در ایران اسلامی، با نامدارانی چون استاد ناصر پورپیرار می شناسیم. در زیر برای نمونه، مثالی از کتاب «نگرش نو، بر شاهنامه و فردوسی» را می آورم که بدون شک، به آن جوانان و فرهنگیان افغان کمک می کند که وقتی در متن فهم قرار گرفتند، زود متوجه می شوند گروهک های فاسدی که در تاریخ افغانستان، گند سقاوی و ستمی زده اند، چرا توهم دارند که در ناپیدایی رسمیات تاریخی با گذشته ای از خدمه گی و مداحی، وقتی در نارسایی های تاریخ در جبر، به زور بیگانه ابقا می شوند، حتی یک چریک گدای آنان، اسطوره می شود و تا آخرین خط خیانت، حاضر نمی شوند حقایق را درک کنند که در دوسیه های کلان خیانت، نشان می دهد از زمانی که پای پایین از هفت ثور در بالا رفت، هیچ خیری ندیده ایم؛ درست قصه ای بود از افسانه ی سرمگسک که در آن 9 ماه شوم، ریشه داشت.

تکیه بر فرهنگ های جعلی، تواریخ دروغین و مجموعه ای که در عقده های جهان سوم، به درستی تبیین نشدند، ابزار مهم ستمی گری در افغانستان اند که پیروان آن ها در خلای رسمیات نصابی و فرهنگی ما، تلاش می کنند با ستر تقدس، چیزی را حفظ کنند که اگر نقد شود، به درستی که هیچ کسی از جناح ستمی و سقاوی، جرات نخواهد کرد با توهین و دهن گنده گی در برابر هزاره گان، پشتون ها، ترکتاباران و خلاصه تمام اقوامی که «تات» و «فارس» نیستند، لاف بزنند که آن چه از حضور سیاسی و کارنامه ی زشت فرهنگی آنان، دیدیم، چیز بیشتری از کتبی دارد که روزی وزیر فرهنگ ایران، دکتور منوچهر اقبال، پیش از انقلاب اسلامی ایران، گفته بود:

«شاهنامه، کتابی پُر از دروغ و افسانه و یکی از اسباب عقب مانده گی فکری ما ایرانیان بوده و است.

بیشتر قهرمانان و پادشاهان ایران باستان، جز موجودات افسانه یی، غیر واقعی و دروغینی که تنها در کتاب سراندر پا دروغ «شاهنامه» و مثل آن، از آنان یاد شده، چیزی دیگر نبوده اند که از جمله ی آنان می توان به این افراد خیالی، اشاره کرد:

د پانوی شمیره: له 2 تر 6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

«کیومرث، جمشید، فریدون، گشتاسپ، لهراسپ، کیکاووس، رستم، سهراب» و شخصیت خیالی و منفی بافته ی «افراسیاب تورانی» و گنده بافی های از این گونه که مادران، گاهی برای خواباندن بچه، داستان های سراپا دروغ آنان را تعریف می کنند و کودک را از همان کودکی به «فرهنگ دروغ و دروغ بافی ایرانی»، خو می دهند...»

بلی، واقعیت نهفته در سطور بالا، شالوده ی کارم در فعالیت های شدند که اگر توفیق پروردگار همراه ما شد، نهادینه گی این فرهنگ روشنگر، خیلی زود دامن جعل، تزویر و ریای مردمانی را جمع می کند که عملاً حقیر اند، اما خیال می کنند با تخته خیز به تخیل، واقعیت هایی دگرگونه می شوند که در حال زار آنان در تاریخ رسمی و مستند، ثابت شده است.

اما در باب بزرگی و عظمت شاهنامه و فردوسی، مثنوی هفتاد من کاغذ، آن قدر سنگین شده است که به گمان با یک چرتقیل روشنگری، نمی توان پُر شتاب از شر این فشار عذاب آور، رها شد. متأسفانه کژفهمی ما در وجود سیاست های فرهنگی نادرست، به گونه ای دامنگیر شده است که حتی کتابی به ناچیزی شاهنامه را پشتو کردیم و از حیث تعمیم فرهنگ دروغ و جعل، به نحوی آلوده گی فکری را در ادامه ی آن چه در سیاست پردازی های یک قرن گذشته در رقابت منفی با ایرانیان، به عمق تاریخی غلطی کشانیده ایم که اگر امروزه به مقدسات افغانی دست می اندازند، این حقیقت تلخ، ظاهر می شود که بلی، از قداست دروغ های تاریخی، چند مهاجر و ناقل، در حالی که در زیر صفر کارنامه ی فرهنگی خودشان، همواره دست به دامن فارسیزم می زنند، هتاک و هرزه شده اند تا در برابر واقعیت های جهانی افغانستان، قصه ی مفت بگویند.

شاهنامه در قالب شعر کلاسیک (مثنوی) در واقع این مثنوی هفتاد من کاغذ که به قول دکتر اقبال، در عصر ما به کار خواب کویان می آید، تعاریف و تحسین هایی دارد که چه در دنیای مجازی و مطبوع، کم نیستند قلم فرسایی هایی که در واقع با بزرگ نمایی داستان ها و افسانه های خیالی، خام و بسیار نادرست آن، خواسته اند (استعمار روس و انگلیس) در یک قرنی که «تات» و «فارس» را از زیر پای اقوام با صلابت بیرون کشیدند، در این پروژه ی ضد اسلامی، ضد پشتونی، ضد ترکی و ضد هرچه تات و فارس نیست، مردمی حیثیت بیابند که مراجعه به تاریخ، ثابت می کند در جمع کمترین ها، اگر میراث تاریخی آنان، فرهنگ های دروغ، جعل و کذب است، در روانشناسی آنان، ثابت می شود عقب مانده گی و جایگاه خالی در رسمیات تاریخ، در عصبیت و هتاک آنان، باعث شده است تا بزرگ ترین کتاب ها و فحاشی را در فرهنگ خراسانی- فارسی داشته باشیم.

در واقع، اگر ستیز غیر اخلاقی بر ضد افغانستان و واقعیت های غیر فارسی در ایران را می بینید، بیشتر به عقده ی حقارت مردمانی می رسد که در گذشته ی تاریخی، یا گم بوده اند و اگر پیدا می شوند، یا در مطبخ هاست یا در خدمه گی، یا نوکری و یا خدمات مداحی به دیگران. این عقده های وحشتناک، باعث شده اند در حضور شرم آور بقایای آنان در منطقه، در دوسیه های کلان خیانت، مشاهده کنیم که اگر توهین می کنند، چراست و اگر انحصار می کنند، برای چیست؟

منتقدان شاهنامه معتقد اند، این کتاب، از اساسات جعل، دروغ، توهین، نژادپرستی، فاشیزم، شوونیسم و لوده گی در تاریخ خراسانی- فارسی به شمار می آید. در واقع، نیازی نیست وقتی اتهام تعصب وارد می کنند، مکتب های غربی را مطالعه کنیم، نگرش کوتاه بر شاهنامه و کارنامه ی فردوسی، نشان می دهد در گذشته های دور این کشور، در حاشیه های مزدوری و حقارت، فرهنگی را ساخته اند که اگر دستاویز یک افغان ستیز کنونی می شود، بدون شک چهره ی کریه مردمانی را نشان می دهد که در قدامت تحقیر، سرخورده از نداشتن جایگاه واضح سیاسی، هنوز چیزی به نام سامانیان، جا نمی افتد که «سامان» می شوند و میراث آنان با دهن گنده گی عجیبی، فرهنگی را نمایش می دهد که روزی دکتر فریدون جنیدی، از فرهنگیان ایران، گفته بود 33779 بیت شاهنامه، جعلی اند؛ زیرا با گندی از شوونیسم، نژادپرستی، توهین، قوم ستیزی و تحقیر زنان، نمی توان صعود قداست این کتاب مضحک را نگه داشت. در اثبات ادعای ما، به اصطلاح به حکیم خراسانی- فارسی مراجعه می کنیم و می بینیم، چه جواهری از گنجینه ی او را ندیده بودیم که در توهم خیالات آن، حالا یک گروهک حقیر، همه را تهدید می کنند. زن ستیزی های بی شرمانه در شاهنامه ی فردوسی:

هرکه را در پس پرده دختر بود/ اگر تاج دارد بد اختر بود

هرکه را دختر آید به جای پسر/ به از گور داماد ناید به در

چه آموزم اندر شبستان شاه

د پانو شمیره: له 3 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

به دانش زنان كي نمايند راه؟

مكن هيچ كاري به فرمان زن
كه هرگز نييني زني راي زن

به اختر كس آن دادن كه دخترش نيست
چو دختر بود روشن دخترش نيست

مرا گفت چون دختر آمد پديد
ببايستش اندر زمان سر بريد

نكشتم بگشتم ز راه نيا
كنون ساخت بر من چنين كيميا
چنين داد پاسخ كه دختر مباد
كه از پرده عيب آورد بر نژاد

سياوش ز گفتار زن شد به باد
خجسته زني كاو ز مادر نژاد
زبان ديگر و دلش جاي دگر
از او پاي يابي كه جوني تو سر

زنان مهتران و نامداران
بزرگان جهان و كامگاران
همه با شوهر اند و با دل شاد
جواناني چو سرو و مرد و شمشاد
اگر چه شوي نامبردار دارند
نهاني ديگري را يار دارند
گهي دارند شوي نغز در بر
به كام خويش و گاهي يار دلبر

بچه بوده است شهرو را سي و اند
نژاده است او ز يك شوهر دو فرزند
يكايك را ز نا شايست زاده
بدايه دايگاني شير داده

زن و ازدها هر دو در خاك به
جهان پاك از اين هر دو ناپاك به

توهين به ترکان در شاهنامه ی فردوسی:

سخن بس کن از هر رمز ترک زاد/ که اندر زمانه مباد این نژاد ...
که این ترک زاده سزاوار نیست / کس او را به شاهي خريدار نیست
که خاقان نژاد است و بد گوهر است/ به بالا و ديدار چون مادر است

ابا سرخ ترکی بدی گربه چشم/ توگفتی دل از رده دارد به خشم
که آن ترک بد ريشه و يمن است/ که هم بد نژاد است و هم بد تن است

د پانو شميره: له 4 تر6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې دليکنيزې بنې پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

تن ترک بد ذات بی جان کنم / ز خونس دل سنگ مرجان کنم
از آن پس بپرسید از آن ترک زشت/ که ای دوزخی روی دور از بهشت
چه مردی و نام و نژاد تو چیست؟! / که زاینده را بر تو باید گریست
بُود ترک «بد طینت» و «د یو زاد» / که نام پدر شان ندارند یاد

توهین به اعراب در شاهنامه ی فردوسی:

عرب هر که باشد به من دشمن است
کز اندیش و بد خوی و اهریمن است
ز شیر شتر خوردن و سوسمار
عرب را به جای رسیده است کار
که فر کیانی کند آرزو
تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

توهین به بلوچان در شاهنامه ی فردوسی:

سراسر بشمشیر بگذاشتند/ ستم کردن «لوچ» برداشتند
بشد ایمن از رنج ایشان جهان/ «بلوچی» نماند آشکار و نهان!
همه رنج ها خوار بگذاشتند/ در و کوه را خانه پنداشتند!
از اینان فراوان و اندک نماند! / زن و مرد و جنگی و کودک نماند!

توهین به کردان در شاهنامه ی فردوسی:

چو شب نیمه بگذشت و تاریک شد/ جهاندار با کرد نزدیک شد
برآهیخت شمشیر و اندر نهاد / گیا را ز خون بر سر افسر نهاد!
همه دشت از ایشان سر و دست گشت/ بروی زمین کرد بر پست گشت!
بی اندازه زیشان گرفتار شد/ «سترگی و نا بخردی» خوار شد
همه بوم هاشان بتاراج داد! / سپه را همه «بدره» و «تاج» داد

توهین به اقوام گیلی و دیلمی در شاهنامه ی فردوسی:

زگیلان تباهی فزونست از این/ ز نفرین پراکنده گشت آفرین
از آن جایگه سوی گیلان کشید/ چو رنج آمد از گیل و دیلم پدید ...
چنین گفت کای دور ز خرد و بزرگ/ نباید که ماند پی شیر گرگ
چنان شد ز کشتن همه بوم رست/ که از خون همه روی کشور بشست
ز بس کشتن و غارت و سوختن/ خروش آمد و ناله مرد و زن
زکشته به هرسو یکی توده بود/ گیاهها بمغز سرآلوده بود
زگیلان هرآنکس که جنگی بدند/ هشیوار و باداد و سنگی بدند
ببستند یکسر همه دست خویش! / زنان از پس و کودک خرد پیش
اگر شاه را دل ز گیلان بخت/ بپریم سرها ز تن ها بدست
دل شاه خشنود گردد مگر/ چو ببند بریده یکی توده سر
برایشان ببخشود شاه جهان/ گذشته شد اندر دل او نهان
نوا خواست از گیل و دیلم دو صد/ کزان پس نگیرد کسی «راه بد»

اما در کوتاه سخن این مقال که برای تفصیل نقد مثنوی هفتاد من کاغذ شاهنامه، بسیار کم است، در پایان، آخر و عاقبت کسی را بخوانیم که در رواج پذیرش او، از شیون، ناله و فریادی گذشتیم که فرهنگ دروغ، جعل و ریا، پایان خوش ندارد؛ زیرا شنیدن حقیقت، تلخ است.

پس از نشر کتاب «نگرش نو، بر شاهنامه و فردوسی» با دست و پاچه گی، ته و بالا دویدند و از جمله، تدویر برنامه ای بود که پوستر های آن را در چهار راه پشتونستان نصب کردند و به عمد آن را «فواره ی او (آب)» می خوانند. در پایان آن روشنگری، در عقب جلد کتاب، مختومه ای آورده بودم که خیلی واضح، از ماجرای حکایت می کرد که شناخت فرهنگ جعل و دروغ، نیازی به فشار آوردن برای تخلیقات نیست. درون مایه و متن جعلیات خراسانی – فارسی، آن قدر مضحکه، نارسایی و اعتراف دارند که اگر در نمونه ی زیر، ختم مقال این مقاله می شوند، در

د پانو شمیره: له 5 تر6

افغان جرمن آنلین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

کل، پایان فرهنگی خواهند شد که در پایان روشننگری های نقد، رهایی ما از شر نحوست و نکبت شر و فساد منسوب به ستمی و سقاوی ست.

فردوسی در اواخر عمر در حالی که پشتیبانان شعوبی اش (جریان معروف ضد اسلامی) را از دست داده بود، یعنی در نبود نعمت معاش آنان در تنگ دستی می افتد، در کسوت شاعری که عمری را در بی هوده سرایی و کارنامه ی زشت، سپری کرده باشد، قصیده ای دارد که در واقع در اعتراف به اعمال زشت، از شاهکار های نظم دری به شمار می رود. این قصیده را برای اولین بار در افغانستان در کتاب «نگرش نو، بر شاهنامه و فردوسی» معرفی کردم و در زیر، به افغانان فرهنگی، مستند ختم این مقال می کنم.

ابوالقاسم فردوسی می نالد:

نگویم کنون نامه های دروغ / سخن را به گفتار ندهم فروغ
نکارم کنون تخم رنج و گناه / که آمد سپیدی به جای سیاه
دلم سیر گشت از فریدون گرد
مرا زان چه کو ملک ضحاک بُرد؟
ندانم چه خواهد بدن جز عذاب / ز کیخسرو و جنگ افراسیاب
بر این می سزد گر بخندد خرد / ز من خود کجا کی پسندد خرد؟
که یک نیمه عمر خود کم کنم / جهانی پُر از نام رستم کنم؟
دلم گشت سیر و گرفتم ملال
هم از گیو و طوس و هم از پور زال
کنون گر مرا روز چندی بقاست / دگر نسپریم جز همه راه راست
نگویم دگر داستان ملوک / دلک سیر شد ز آستان ملوک
دو صد زان نیارزد به یک مشیت خاک
که آن داستان ها دروغ است پاک

یادآوری:

افغانان علاقه مند می توانند با تهیه ی کتاب «نگرش نو، بر شاهنامه و فردوسی»، شرح کاملی از ابعاد مختلف نقد شاهنامه و فردوسی را بخوانند. این کتاب در 476 صفحه به زبان دری، از سوی انتشارات میوند در سال 1393 شمسی در کابل، منتشر شده است. با رجوع به آدرس جدید انتشارات میوند در منزل تحتانی مجتمع تجارتي «یونایتد تاور»، در مسیر جاده ی ده افغانان- دهن باغ، نرسیده به چهار راه، این کتاب را بدست آورید.

د پانیو شمیره: له 6 تر6

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلو. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ